



تفسیر سوره حمد

آیت الله میرزا جواد تهرانی

مقدمه

تهیه و تنظیم: دکتر محمد باقر نورالهیان*

این نوشته، بخشی از مباحث درس تفسیر قرآن مجید حضرت مستطاب آیت الله میرزا جواد آقا زارع تهرانی است، که قبل از انقلاب اسلامی در مدرسه میرزا جعفر، در صحن عتیق حرم امام رضا (ع) حدود ۱۲ سال صبحها در سالن مدرس طلاب دینی افاضه می کردند و من در کنار طلاب شرکت می کردم و به قدر فهم و درک خود مستفیض می شدم. از آیه اول سوره مبارکه حمد را به جناب حجة الاسلام حسینی مجاهد* تقدیم نمودم که برای نشر در فصل نامه قرآنی بینات، وابسته به مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع) از آن بهره برداری شود. ضمناً این نوشتار به محضر حضرت آیت الله میرزا جواد آقا زارع تهرانی رسیده و معظم له در همان زمان فرمودند قابلیت انتشار دارد.

مدتی است نسبت به یادداشت هایی که در جریان چندین سال در یک دوره تفسیر در محضر مقدس - عالم ربانی و فقیه احکام و معارف الهی و حامل و ناشر علوم ائمه معصومین (ع) و حافظ و نگهدارنده سنن محمدی (ص) قولاً و عملاً و آموزنده و بکار برنده مکتب تقوی و صیانت نفس قدسی و پاکی روح و اخلاص در دین و ورع و پارسایی و حلم و شکیبایی و جهد و توکل و اتیان به وظایف و در عین حال رضا و تسلیم و مزایای اخلاقی دیگر که قلم این جانب از شرح آن عاجز است - حضرت آقای میرزا جواد آقا زارع تهرانی - پدر فقه و اصول حوزه علمیه و صاحب تألیفات عدیده از قبیل کتب: میزان المطالب، صوفی چه می گوید، بهایی چه می گوید، فلسفه بشری و دروس اخلاق - یادداشت نموده ام، برخی از دوستان اصرار داشتند که آنها را جمع آوری و انتشار دهم. بدیهی است این

عمل هم دشوار می نمود و هم عدم استعداد و کمبود بضاعت علمی، مرا از اقدام به چنین کاری بازمی داشت و لیکن بر اثر تأکید عده‌ای از خیراندیشان و به مصداق جمله «ما لا یدرک کله لا یترک کله» و احساس این که شاید وظیفه‌ای باشد تصمیم گرفتم تا آنجا که مقدور است، و بنیه علمی و فهم و درک ناچیز بنده اجازه می دهد، مطالبی را که در جلسات تفسیر یادداشت کرده‌ام در چندین مجلد بر حسب لزوم به چاپ رسانم، باشد که مورد استفاده طبقاتی از مردم و جوانان قرار گیرد. بنابراین تفسیری که در شرایط حاضر نوشته می شود نه همه آن گفتاری است که معظم له در درس تفسیر بیان فرموده‌اند، بلکه مجموعه‌ای است که این جانب بر حسب درک و دریافت خود یادداشت کرده‌ام. پیدا است در چنین مواردی گاه شنونده نمی تواند قدرت دریافت همه مطالب را داشته باشد، گاه برخی مطالب را هم، که در سطح خود درک می کند، ممکن است از قلمش بیفتد و از تحریرش بازماند، ضمناً استناد به مدارک و روایات و تعیین مأخذ، مشکل دیگری است که این جانب را فرصت یادداشت همه آنها نبوده است. گاه به بیان اصل تفسیر بدون ذکر مأخذ اکتفا شده است. بنابراین خوانندگان محترم باید توجه داشته باشند که اگر مواردی از ایراد بر این تفسیر وارد است، این نقص از طرف این جانب بوده که نه قدرت و بضاعت علمی اجازه می داده است که به تمام و کمال از محضر مبارکشان استفاده نمایم و نه فرصت و زمان به قدر کافی بوده که بتوانم بعداً بررسی و به اكمال و اتمام رسانم. در عین حال امیدوارم، مزایا و محسناتی که از انفاس قدسیه معظم له این جانب را در این تفسیر بهره‌ای سرشار و وافز بوده، خوانندگان محترم را نیز حظی شایان نصیب و بهره‌ای درخشان شامل باشد و از پروردگار در این راه استعانت و توفیق می جویم.

* * *

سوره حمد

بسم الله الرحمن الرحيم (۱) به نام خداوند بخشنده مهربان.
 الحمد لله رب العالمين (۲) همه سپاس - همه ستایش ویژه خداوند، پروردگار جهانیان است.
 الرحمن الرحيم (۳) همان بخشنده مهربان.
 مالک يوم الدين (۴) خداوند - فرمانروای روز پاداش.
 اياک نعبد و اياک نستعين (۵) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جویم.
 اهدنا الصراط المستقيم (۶) ما را به راه راست رهنمون باش.
 صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين (۷) راه کسانی که برایشان

نعمت بخشیدی، نه خشم شدگان برایشان و نه گمراهان.

این سوره یکی از شگفت‌ترین سوره‌های قرآن و مفادش آموزش است از جانب پروردگار که بنده در پیشگاه خداوند چگونه آغاز سخن کند و با چه زبان حمد و ستایش او و اقرار به فرمانروایی او نماید.

یادش آورده، به یکتایی او را پرستد و از او در همه امور اسئداد و یاری جوید و بخواهد که او را به راه راست راهنما باشد، و در انجام امور دینی و اعتقادی او را ثابت قدم بدارد و از هرگونه کجی و اعوجاج و راه‌های انحرافی که مورد خشم او است و منجر به ضلالت و گمراهی است جلوگیری شود.

از ابن عباس نقل است که امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

ای عبدالله اگر جمیع معانی و حقایق سوره حمد را بنویسم، به هفتاد شتر بار شود^۱ (شاید منظور از عدد هفتاد کثرت باشد).

پیدا است که این کلام مبالغه نیست زیرا علی (ع) توانا است که همه حقایق قرآن را از سوره حمد استخراج نماید. بلکه استخراج همه کتب آسمانی که یکصد و چهار کتاب ذکر کرده‌اند و مهم‌ترین آنها تورات، انجیل، زبور داوود و قرآن کریم است.

بدیهی است که قرآن از همه کتب افضل و اکمل است و همه معارف و حقایق کتب مزبور را در بردارد و به همین سبب هر کس به معانی سوره فاتحه الكتاب احاطه یابد چنان است که به معانی یکصد و چهار کتاب آسمانی واقف و آگاه گردیده باشد.

ثواب قرائت این سوره را برابر با دو ثلث قرآن نوشته‌اند و ثواب سوره قل هو الله را یک ثلث قرآن. در قرآن کریم از این سوره به عنوان پایه تمام قرآن یاد شده، در آنجا که می‌فرماید: ولقد آتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظيم (حجر، ۸۷/۱۵) که شدت عظمت و اهمیت سوره را می‌رساند و در تأیید این مطلب که منظور از سبعاً من المثانی، سوره حمد است، در مجمع البیان از امیرالمؤمنین (ع) و حضرت امام باقر و صادق (ع) روایت نقل می‌شود.^۲

در تفسیر عیاشی است که از امام صادق (ع) از آیه مذکور در فوق، پرسش شد فرمودند: منظور سوره حمد است که هفت آیه است و کلمه سبع حاکی از آن است.^۳ و در نزد عامه و خاصه تعداد آیات متفق القول است. گرچه عامه بسم الله را جزو آیات نمی‌شمارند لیکن آیه آخر را دو آیه به حساب می‌آوردند و در نتیجه شماره آیات با خاصه که بسم الله را جزو آیات می‌دانند اتفاق نظر پیدا می‌کنند. در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) شیخ صدوق از

امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند که حضرت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم، یک آیه است و جزو سوره محسوب می شود.^۴ در حدیثی از جابر نقل است که پیغمبر فرمود:

ای جابر می خواهی بهترین سوره قرآن را به تو ارائه دهم، عرض کرد آری. فرمود:
سوره حمد را تا به آخر بخوان.^۵

از ابن عباس نیز نقل است که:

ان لكل شئ اساساً و اساس القرآن سورة الفاتحة.^۶ (برای هر چیزی پایه ای است و پایه قرآن سوره فاتحه است).

با توجه به حدیث فوق و نیز با مراجعه به حقایق و معانی و دقت نظر در آیات سوره حمد، به خوبی می یابیم که این بیان در این سوره صادق است زیرا ریشه و اساس برنامه پیامبر اکرم (ص) در سه موضوع خلاصه می شود.

۱. توحید و توجه دادن مردم به یکتا پرستی؛

۲. معاد و اعتقاد به روز باز پسین و رسیدگی به حساب خلق و جزا و پاداش؛

۳. انجام دستورات عبادی بندگان از اوامر و نواهی و همه احکام و بررسی روش حق و

باطل.

می بینیم که سوره حمد مشتمل بر هر سه نوع می باشد: در آغاز توحید ذاتی و صفاتی پروردگار و سپس اشاره به معاد و روز جزا و اعتقاد به یکتا پرستی و انحصار استعانت از او، و در آخر درخواست هدایت به راه راست که لامحاله مبتنی است بر انجام احکام و اوامر و نواهی الهی تا در زمره کسانی که مورد خشم پروردگارند و یا به راه ضلالت رفته اند قرار نگیرد. و در حقیقت غرض قرآن در آنچه را که بیان نموده، از این سه موضوع عاری و خالی نیست.

لذا اگر سبعا من المثنائی را مساوق و برابر با قرآن گفته اند سخن بجایی بوده است. و در

مورد تعبیر کلمه المثنائی جهاتی را بیان نموده اند:

۱. از این جهت مثنائی گفته اند که در هر نماز دو نوبت قرائت می شود و مثنائی به معنای

مکرر است و جمع مثنی است که (دوتا) معنی می شود، مثلاً در حدیث وارد است که الوضوء

مثنی مثنی^۷، که منظور شستن هر عضوی است در دوبار، مرتبه اول واجب و در مرتبه دوم به

جهت استحباب یا مراد غسلتان و مسحتان باشد یا یکی غسل و دیگری مسح که باز هم دو تا

دو تا معنی می شود و چون سوره حمد در شبانه روز ده مرتبه در نمازهای پنجگانه تکرار می شود

لذا اطلاق مثنائی شده است یا یک قسمت مشتمل بر ثنا است و بخشی مشتمل بر دعا؛ یا در

برخی صفات خالق را گویا است و قسمتی مربوط به وظایف خلق که یا توصیف پروردگار می‌کند و تقاضای هدایت، یا کلماتش مکرر است نظیر الرحمن الرحیم، ایاک نعبد و ایاک نستعین یا کلمه‌ علیهم یا غیر که مکرر ذکر گردیده. هم چنین در حدیث است که صلوة اللیل مثنی مثنی^۱ و اشاره است به هشت رکعت نماز شب که دو رکعت دو رکعت انجام می‌شود و نیز الاقامة مثنی مثنی که در همه موارد به طوری که ملاحظه می‌شود اشاره به تکرار است.

۲. سوره حمد را مثنائی گفته‌اند چون دو نوبت نازل شده، در مکه و مدینه. در سوره زمر آیه: «اللّٰهُ نَزَلَ احْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» (زمر، ۳۹/۲۳) مشتمل بر کلمه مثنائی است و مراد آن قرآن کریم است، که کتابی است متشابه. بدیهی است این جا متشابه در قبال محکم نیست بلکه منظور معانی لغوی کلمه متشابه است. یعنی بعضی آیاتش شبیه به برخی دیگر است. مطالب، معارف و سوره‌هایش از حیث معنی یا فصاحت و بلاغت و شیوایی متشابه یکدیگرند و منظور از مثنائی در اینجا تمام قرآن و مطلق آیات کریمه است و از این جهت اطلاق مثنائی شده که مثلاً دسته‌ای از آیات مبشر و دسته‌ای منذر؛ یا با بیانات گوناگون قصص انبیاء تکرار شده است یا اقتران آیات رحمت با آیات عذاب. زیرا هر موقع از عذاب دوزخ و کافران سخنی هست بلافاصله از بهشت و مؤمنین و نیکوکاران ذکری شده است. یا بخشی محکم است و بخشی متشابه. در تفسیر صافی و در تفسیر برهان^۹ روایاتی از ائمه معصومین (ع) نقل می‌شود که می‌رساند منظور از سبع مثنائی سوره حمد است و مجموعاً در این دو کتاب ده روایت است و یکی از روایات که در معنای باطن حمد تفسیر به ائمه اطهار شده معارضه با بقیه روایات ندارد و چنانچه اسامی ائمه که مشترک هستند افتاده شود هفت اسم می‌شود که منطبق با هفت آیه است و در تفسیر فخر رازی^{۱۰} با این که اقوال متعددی نقل می‌کند ولی در اولین گفتارش می‌رساند که منظور از سبع مثنائی سوره حمداست و می‌گوید این نظریه قول بیشتر مفسران است.

این سوره به اسامی گوناگون نامگذاری شده است:

۱. فاتحه الکتاب گفته‌اند چون شروع و آغاز قرآن با این سوره است.
۲. سوره حمد چون ثنا و ستایش باری تعالی در این سوره مذکور است.
۳. ام الکتاب زیرا از همه سوره قرآن پیشی گرفته و نیز اصل و اساس و ریشه قرآن است و از توحید و معاد و راه و روش عبادت بندگان سخن رفته است.
۴. سوره سبع چون جمع آیات آن هفت است بدون اختلاف.

۵. سوره مثنائی همان طور که قبلاً یاد شد به علت نزولش در دوبار یا تکرارش در هر نماز. اسامی مشهور همین پنج اسم است گرچه نام‌های دیگری نظیر الوافیه، الکافیه، الصلّاة، الاساس و الشفاء که هر کدام به سببی یا آثاری که بر سوره حمد مترتب بوده نامگذاری شده است. عده‌ای از مفسران پس از نامگذاری و قبل از خواندن سوره حمد گفتن جمله استعاذه نظیر: اعوذ باللّٰه السميع العليم من الشيطان الرجيم را لازم دانسته‌اند. تا در حین قرائت، آدمی از وسایس شیطانی محفوظ ماند و می‌دانیم که در قرآن کریم است: فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللّٰه من الشيطان الرجيم (نحل، ۱۶/۹۸).

و معنی استعاذه پناه بردن از شیطان است به خدای شنوا و دانا به همه آفرینش و هستی. همان شیطان و موجودی که از رحمت پروردگار به دور است و مورد رجم فرشتگان و طرد خداوند متعال و ملعون و رانده شده از درگاه حق می‌باشد. اینک به اصل تفسیر سوره حمد می‌پردازیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

از حضرت رسول حدیثی نقل است که: کلّ امر ذی بال لم یذکر فیه بسم الله فهو ابتر^{۱۱} هر امر مهم و صاحب شأن و قابل ملاحظه‌ای که آن را ثمر و منزلتی باشد و با نام خداوند آغاز نشود نافرجام و ناتمام بوده به پایان نرسد و میمون و مبارک نباشد. اگر گویند چه بسا خلاف این نظر در بسیاری از امور دیده شده و کار به پایان رسیده است، گوییم میمنت و مبارکی و فرجام‌پذیری مادی و معنوی منحصر به همین جهان مادی نیست و همان‌طور که آدمی در سیر و سلوک و تکامل ابدی قرار دارد و تنها برای این جهان آفریده نشده و بر اعمال و حرکات و سکانات او در نشئه بعد نیز آثاری مترتب است و تا روز باز پسین و حساب، مستمر و پابرجا است و میمنت و مبارکیش در چنین روزی هویدا و آشکار خواهد شد. پروردگار این معنی را در دو جای از قرآن به ما می‌آموزد آنجا که سلیمان در نامه‌ای که به ملکه سبا نگاشت و آغاز سخن به نام خداوند نمود و گفت: **انّه من سلیمان و انّه بسم الله الرحمن الرحيم** (نمل، ۲۷/۳۰) و در داستان کشتی نوح می‌فرماید: **قال اركبوا فيها بسم الله مجراها و مرساها** (هود، ۴۱/۱۱) که حرکت و جریان کشتی، آغاز و انجامش بنام خدا است. در روایات بسیاری مذکور است هر نامه‌ای را که می‌نویسید ابتدا به **بسم الله الرحمن الرحيم**^{۱۲} نمائید. اصولاً این اندیشه که آدمی کارش را، شغلش را و هر عمل و اقدامی را که می‌خواهد شروع کند به نام خدا باشد انگیزه‌ای

است که یاد او موجب می شود در عمل استقامت داشته و کار را از روی صداقت، نیت پاک و رضای حق انجام دهد. بنابراین در همه امور به نام او باید سخن گفت و به نام او قلم زد، و سرآغاز هر کاری نام مقدس او باید زینت بخش صفحات زندگی ما باشد و چه نابجاست که ما در آغاز هر کار یا نام او را فراموش کرده و توجه به پروردگار و خالق و رازق خود نکنیم یا العیاذ باللّه نام موجود دیگر که ملزوم شرک به پروردگار است بر زبان برانیم.

گفته اند باء بسم الله از حروف جارة است و کلمه اسم که به آن مجرور شده متعلق است به اَبَدًا یا اَدْخُلُ مَقَدَّر و در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) است که:

بهذا الاسم أقرأ وأعمل^{۱۳} یعنی أقرأ بسم الله یا أعمل هذه العمل بسم الله که آغاز سخن به نام خدا می نمایم یا به نام خدا، اقدام به کار می کنم.

و در روایتی از حضرت رضا (ع) است که بهذا اسم نفسی^{۱۴}، یعنی به این نام خویشتن را علامت می زنی یا جان خود را داغ می نهم، که این نشانه ای است از بندگی بنده به پیشگاه پروردگار و در حقیقت شعاری است که مؤمن از ایمان خود اعلام می دارد. در تئمه روایت است: تقول بسم الله ای استعین علی اموری کلها باللّٰه الذی لا تحقّ العبادة الا له المغیث اذا استغیث و المَجِیبُ اذا دعی^{۱۵}.

هنگامی که می گویی به نام خدا یعنی یاری می جویم بر همه کارهایم به خدایی که بندگی و عبادت جز برای او شایسته نیست همان خدایی که چون دادخواهی کنند دادرسی کند و آنگاه که بخوانندش پاسخ گو باشد.

باید دانست که کلمه بسم الله اَلْف محذوف شده و گفته اند که بعَلّت کسرت استعمال، الف ساقط گردیده و باء وصل به سین شده است و نیز کلمه اسم یا مشتق از سموّ است که به معنی رفعت و بلندی است یا از وَسَمَ یَسِمُ سِمَه که به معنای نشانه، علامت نهادن یا داغ زدن است که روایتی هم در این باره آورده شد. در معنی الله و اشتقاق این کلمه گفته اند که اصل الله اله بوده، الف و لام تفخیم بر آن افزودند الاله شده، وجود ل و الف موجب ثقل و سنگینی است، لذا همزه فاء الفعل را حذف و دو لام را در هم ادغام نمودند که الله شد و کلمه الله عَلم است برای ذات مقدس پروردگار که خود آن را قرار داده، و همان طور که بیان شد مشتق از اله که به معنای معبود مطلق است. و لذا است که مشرکین نام بتان را آلهه می گفتند که جمع اله است. این اسم اگر از آله یأله مشتق باشد به معنای عَبَدَ یَعْبُدُ که کلمه اله معبود می شود و اگر از آله یأله باشد به معنای تحیر و حیرت زدگی است چنان که آدمی در

ذات و صفات باری تعالی حیران و حیرت زده است. و برخی گفته اند اصل این کلمه از لاه یَلَوُوه و لاه به معنای احتجاب و پوشیدگی است یعنی ذات مقدس از دیدگان مخلوقات محتجب است. اشتقاق از وله را نیز ذکر کرده اند یعنی پروردگار مَفْرَع و مَلَجاً عباد باشد. درباره معرفت و شناسایی ذات قدوسی ربوبی باید به تعالیم پروردگار دل بست و توجه داشت که ذات مقدس او به وسیله انبیا چگونه خود را معرفی فرموده و از اندیشه و استقلال فکر و عقل خویش باز ایستاده و به پیروی از اوهام و اندیشه های شخصی یا بافندگی های بشری به نام فلسفه خط بطلان کشیده که ضلالت و گمراهی است. در حدیث است^{۱۶}:

من شبه الله بخلقه فهو مشرك هر کس خدا را به آفریدگانش تشبیه کند مشرک است. ان الله تبارک و تعالی لا یشبه شیئاً و لا یشبهه شیء؛ خدای بلند پایه به هیچ چیزی شبیه نیست و او را هیچ چیزی شباهت ندارد. و کل ما وقع علی الوهم فهو خلافه؛ و هر آنچه که در اوهام پدید آید، او، خلاف او است.

فلاسفه که قضاوت های وهمی می کنند و آن را برهان عقلی تلقی می نمایند شگفت آور است در حالی که در برهان عقلی اختلافی نیست و عقل حجت الهی است و خطا پذیر نیست و اگر عقل خطا پذیر باشد امان از هر چیز برداشته شود. پیدا است که فلاسفه روی وهم سخن رانده اند که اگر با موازین عقلی می بود این همه اختلاف چرا؟! و لذا است که احکام و قضاوت های وهمیه را با عقل اشتباه می کنند.

نباید خدا را توصیف کرد از حضرت رضا(ع) است: لا تضبطه العقول و لا تدرکه الابصار^{۱۷}؛ عقول و اندیشه ها او را ضبط و گنجایش ندهند و دیدگان او را در نیابند. در ادعیه و خطب است که: ضل فیه تصاریف الصفات.^{۱۸} در واقع ذم کسانی است که روی فکر و اندیشه خود توصیفی از او می کنند و قضاوت و حکمی دارند در حالی که او لایقاس بالقائس است. نمی توان گفت که فلان شیء یک موجود است خدا هم یک موجود است پس وجود یکی است. این حکم غلط محض است. قیاسی است که خدا را با مخلوقاتش کرده و عقل چنین رخصتی نمی دهد که چنین سخنی گوئیم یا چنین نمودی داشته یا چنین وصفی بنماییم.^{۱۹}

در جای دیگر گفته اند:

تفکر وافی المخلوق و لا تفکر وافی الخالق^{۲۰}؛ درباره آفرینش پروردگار اندیشه کنید، نه درباره آفریدگار.

حضرت علی (ع) می فرماید:

من تفکر فی ذات اللّٰه تزندق یا الحد؛^{۲۱} هر کس درباره ذات خداوند اندیشه کند
زندیق یا ملحد است.

و نیز در حدیث است:

فاذا انتهی الکلام الی اللّٰه فامسکوا^{۲۲}؛ هرگاه سخن به خداوند منتهی شود باز ایستید
یا تکلموا فی مادرون العرش و لا تکلموا فیما فوق العرش فإنّ قوماً تکلموا فیما فوق
العرش فتاهت عقولهم؛^{۲۳} در آنچه پائین تر از عرش الهی است سخن رانید. در بالاتر
از عرش گفت و گو نکنید زیرا مردمی که در ماوراء عرش الهی تکلم کردند، خرد و
اندیشه شان سرگردان شود.

رسول اکرم (ص) با این که افضل انبیای الهی و اعقل همه موجودات و اکمل همه آفرینش
است، به تعلیم الهی پروردگار را توصیف کرده به فکر و اندیشه خویش. لا یوصف اللّٰه الا
بما وصف به نفسه^{۲۴}، بشری که در تشخیص چگونگی و کیفیت مخلوقات با همه پیشرفت های
علمی دائماً در اشتباه و فرضیه های جدید است چگونه قدرت اندیشه و فکرش رسا است که
به خالق و آفریدگار کائنات بیندیشد و لذا است که می توان گفت: اللّٰه یعنی موجود و معبود
بحقی که مستور و پوشیده از مدارک و خرد مخلوقات است که مشتق از همان ماده لاه یلوه
باشد و برخی گفته اند: مشتق از ولّه است که مفرغ و ملجأ عباد باشد چون بندگان در شدائد و
مصائب در پیشگاه او جزع و فزع دارند. لذا او است که مفرغ و پناه بندگان است و به دردها و
آلام و مصائب و جزع و فزع بندگان رسیدگی کرده و پاسخگو است.

الرّحمن الرّحیم؛ هر دو از ماده رحمت است و گفته اند: هر دو صفت مشبّه است. بر
وزن فعلان و فعیل مانند ندمان و ندیم یا صیغه مبالغه است نظیر سکران و غضبان که دلالت
بر مبالغه دارد و نیز رحیم بلیغ تر است از راحم. درباره معنی این دو گفته اند که: رحمن اشاره
به رحمت عام پروردگار است نسبت به همه بندگان اعم از کافر یا مؤمن و برّ و فاجر و فرمانبر
و گناهکار که رحمتش همه را فرا گرفته و از انواع و اقسام نعم الهی برخوردارند بلکه این
رحمت شامل همه موجودات می شود. و رحیم رحمت خاصّه او است که تنها مؤمنین و
گرویدگان به ذات مقدس او مشمول این رحمتند. اینان با توفیق پروردگار به انجام طاعات
می کوشند، همواره به یاد خدا هستند. ایمان به او دارند. تنها پرستش او می نمایند و از او
استمداد می طلبند که همه این توفیقات ناشی از رحمت رحیمیت او است، که به علم ذاتی

خود دانسته که اینان شایستگی دارند که مورد رحمت خاصه قرار گیرند و همواره سپاس ریزش رحمت خاصه اش را به دل و زبان گویا بوده، نعمتش را باطل و ضایع نمی سازد.

در روایتی از امام صادق (ع) که شاید اشاره به همین معنی باشد فرماید: الرحمن اسم خاص لصفة عامه^{۲۵}؛ یعنی نامی است مخصوص پروردگار نظیر الله که نباید کسی را به این اسم نام گذاری کرد و صفتی است همه جانبه و عمومی یعنی رحمانیتش به صورت عام شامل همه موجودات می شود. و الرحیم اسم عام لصفة خاصه؛ یعنی این نام مخصوص پروردگار نیست بلکه دیگران هم می توانند نام گذاری کنند ولی صفت ویژه است یعنی رحمت رحیمیت او تنها اختصاص به مؤمنین دارد و شامل کفار و منافقین نمی شود.

روایتی از عیسی بن مریم نقل می شود به این عبارت: الرحمن رحمن الدنيا و الرحیم رحیم الآخرة^{۲۶}؛ یعنی خدای بخشنده، بخشنده در دنیا است و مهربان در آخرت. و در تفسیر صافی از تفسیر امام نقل می کند:

الرحیم بعباده المؤمنین فی تخفیفه علیهم طاعاته و بعباده الکافرین فی الرفع فی دعائهم الی موافقته^{۲۷}. یعنی مهربان به بندگان مؤمن در آسان نمودن انجام فرمان هایش بر آنان که در حقیقت اوامر و نواهی و احکامی را که نسبت به همه بندگان صادر فرموده در مقام انجام و بکار بستن برای آنها سبک و آسان می کند و به عبارت دیگر توفیقاتشان زیاد نموده که ساده و آسان در نظرشان جلوه گر شود بلکه احساس لذت و شادی کنند و کافران را با رفق و مدارا دعوت به طاعات و فرمان های خود می کند و لو این که زیر بار نروند باز به آنها مهلت می دهد.

الحمد لله رب العالمین

حمد به معنای ثنا (ستایش) است یعنی هر ستایشی ویژه خدا است. الف و لام الحمد را اگر استغراق بگیریم می رساند که همه ثناها و هر ستایشی مخصوص ذات او است و اگر الف و لام را جنس بدانیم نفس ستایش و طبیعت آن مخصوص ذات او می شود. برخی حمد را به شکر و سپاس معنی کرده اند یعنی جنس سپاس و هر نوع سپاسی به خداوند که پروردگار جهانیان است اختصاص دارد.

از امیرالمؤمنین (ع) ذیلاً روایتی نقل می شود که حمد را به معنی شکر و سپاس می رساند:

ان الله عرف عباده بعض نعمه علیهم جملاً اذ لا یقدرون علی معرفة جمیعها بالتفصیل لانها اکثر من ان تحصی او تعرف فقال قولوا الحمد لله علی ما انعم به علینا. ۲۸ همانا

خدای بندگانش را به برخی از نعمش اجمالاً آشنا ساخت زیرا بر آشنایی همه نعم به تفصیل توانا نبودند چون نعمش بیش از آن است که به شماره درآید یا شناخته گردد. بدیهی است هنگامی که جنس شکر یا تمام شکر و سپاس برای خدا مخصوص گشت همه ستایشها و ثناها نیز ویژه او خواهد بود زیرا سپاس و ستایش لازم و ملزوم همنند. از عیون اخبار الرضا و تفسیر امام نقل است که در ضمن همین آیه سوره حمد از حضرت امیر سؤال شد و حضرت به همان معنایی که قبلاً یادآوری شد بیان فرمودند.^{۲۹} شاید برای این که یک معنای حمد سپاسگزاری است که شامل همه اقسام و انواع شکر باشد. حدیثی است در کافی که از امام صادق (ع) مروی است، به این مضمون که: ما انعم الله علی عبد بنعمة صغرت او کبرت فقال الحمد لله الا اذی شکرها^{۳۰}؛ منظور کلمه مقدس الحمد لله می باشد. از علی بن ابراهیم قمی مسنداً از امام صادق (ع) نقل است: در فرموده خدای تبارک و تعالی که الحمد لله ای الشکر لله و در رب العالمین ای خالق الخلق، الرحمن الرحیم، الرحمن بجمیع خلقه الرحیم بالمؤمنین خاصه.^{۳۱} و شاهد دیگر که حمد به معنای ثنا نیز هست که همان ستایش یا ستودن باشد، حدیثی از امام (ع) در تفسیر برهان از کشف النعمة علی بن عیسی نقل می کند که حضرت فرمود:

فَقَدْ لَابِي بَغْلَةَ فَقَالَ لَانَ رَذَاهَا اللَّهُ عَلِيَّ لَا حَمْدَنَهُ بِمَحَامِدِ يَرْضَاهَا فَمَا لَبِثَ انْ اتَى بِهَا بِسَرَجِهَا وَ لَجَامِهَا فَلَمَّا اسْتَوَى وَ ضَمَّ عَلَيْهِ ثِيَابَهُ رَفَعَ رَأْيَ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لَمْ يَزِدْ ثُمَّ قَالَ مَا تَرَكْتُ وَ لَا بَقِيَتْ شَيْئاً جَعَلْتُ جَمِيعَ أَنْوَاعِ الْمُحَامِدِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا مِنْ حَمْدٍ إِلَّا وَ هُوَ دَاخِلٌ فِي مَا قُلْتُ.^{۳۲}

فرمود: استری از پدرم گم شده بود، عرضه داشت هر آینه اگر خداوند آن را به من برگرداند ستایش کنم او را بستایشی که مورد رضا و پسندش باشد. لختی نگذشت که آن را بازمین و لجامش بیاوردند، حضرت سازمانش داده بر آن سوار شد و سر را به سوی آسمان بلند کرده گفت: الحمد لله (ذات ستایش ویژه خداست) و بر آن چیزی نیفزود، سپس فرمود در این ستایش هیچ چیزی را ترک و فروگذار نکردم و انواع ستایش را به تمامه برای خدای عزیز و جلیل بجا آوردم و هیچ محمّدت و ستایشی نبود جز این که در آنچه گفتم داخل بود. (که همان جمله الحمد لله باشد)

علی ابن عیسی صاحب کشف النعمة در ذیل می فرماید: راست و نیکو فرمود درود بر او باد و الف و لام الحمد را تصریح می نماید که الف و لام استغراق جنس است. با توجه به

مفاد روایت فوق، درس می آموزیم که آدمی حقیقت و ذات حمد را باید ویژه پروردگار قرار دهد. اگر در جریان زندگی خیری به او می رسد، شرف و آبرویش محفوظ می ماند، مال و اولاد و جان و بستگانش حفظ می شوند، بیماریش شفا می یابد، قرضش ادا می شود، جانش از ورطه هلاکت نجات می یابد و... خلاصه هر پیش آمدی که برایش رخ می دهد باید بداند که به خواست و اراده باری تعالی بوده و او در حقیقت مسبب الاسباب است. اگر در همه امور مذکور، در فوق امکانات و وسایلی برای نجات از مهالک بوده بداند که همه سبب و وسیله بوده اند، حافظ و نگهدار و بخشنده اصلی او است و همه محامد را مخصوص او قرار دهد که اگر غیر از این شد و توجه و ستایش تسبب و اسباب داشت مصداق آیه کریمه: و ما یؤمن اکثرهم باللّه الا و هم مشرکون (یوسف، ۱۰۶/۱۲) خواهد بود که آیه بیان شرک در طاعات پروردگار را می نماید. چه آدمی گاه سپاس و ستایش خدا گفته و زمانی با عدم توجه در نجات خویش از مهلکه ای یا رفع حاجتی و یا کسب منفعتی، دیگری را توانا و مؤثر دانسته و حتی گاه از روی نادانی گوید که اگر فلان نبود مثلاً مرده بودم یا اگر کمک و مساعدت فلانی نمی شد از هستی ساقط می شدم. ستایش را خاص او می سازد، این گونه گفتار خود نوعی شرک است که تعبیر آن در روایات به شرک در طاعت^{۳۳} می شود. بدیهی است آدمی از هرکس و از هر چیز که ستایش می کند در واقع و نفس الامر از سازنده و پرداخت کننده آن محمّدت نموده، هنگامی که ثناگویی از درختی سرسبز یا گلی زیبا می شود و یا از هر چیز دیگر، از ستارگان و تابندگی درخشانشان در شب، از کهکشان و عظمتش، از اتم، از یک کشتی و یا اختراع شگفت انگیز دیگر، از ساختمان مغز آدمی، از ریزه کاری های شگرف چشم و گوش و بالاخره از کیفیت هر نباتی، حیوانی، جمادی یا انسانی و هر مصنوعی، همه اینها مرجعش خدا است چه متوجه باشیم یا نباشیم و چه بفهمیم یا نفهمیم. تعریف کارخانه در حقیقت تعریف سازنده اوست و ستایش عظمت و تدبیر و دانش به سازنده آن منتهی می شود. چه نامی از او ببریم یا نبریم. و با یک دید وسیع تر همه اختراعات شگفت انگیز امروز به وسیله دانشمندان، محمّدتی است برای پروردگار، زیرا او است که نطفه ای ناچیز را در رحم مادر پرورش داده و چنان هوش و استعداد و فهم و قدرتی در او به ودیعه نهاده است که امروز چنین مخترعی به جامعه بشریت تحویل شده، مدح و ستایش اولاً محاله ستایش پروردگار جهانیان است. لذا کسی که عارف به این معنی شد دیده اش به هر چه بیفتد و هر امر معجب و شگفت آور و تحسین آمیزی را مشاهده کند نظر به مسبب الاسباب خواهد داشت

و با دلی بینا گوید: الحمد لله .

باید دانست که حمد و مدح و شکر از نظر معنی قریب الأفق اند و در فرق این سه گفته اند: که شکر تنها در قبال نعمت گفته می شود ولی حمد در قبال نیکویی و جمال مطلق و لوازمی که از محمود تفضل و خیری به دیگری افاضه نشده و صرفاً جمال و زیبایی درخور او خاتمه پذیرد. و در واقع بزرگداشت صفات محمود است، صرف نظر از افاضه خیرش به دیگران و به عبارت دیگر میان حمد و شکر حکم عموم و خصوص مطلق جاری است به این معنی که هر شکری مستلزم حمد و ستایش هست ولی هر ستایشی لازمه اش شکر نیست. از طرفی گاه شکر گذاری به قلب یا به وسیله سایر جوارح است مثلاً در قرآن داریم: *اعملوا آل داوود شکراً (سبأ، ۱۳/۳۴)* برخلاف حمد که ستایش محمود فقط مستلزم گفتار زبانی است و طریق دیگری بر آن متصور نیست مثلاً در قرآن وقتی فرمان حمد پروردگار باشد با کلمه قل آغاز می شود نظیر: *قل الحمد لله الذی لم تتخذ ولداً (اسراء، ۱۱۱/۱۷)*. در حدیثی است که:

شکر النعمة اجتناب المحارم. و تمام الشکر قول الرجل الحمد لله رب العالمین.^{۳۴} سپاس نعمت دوری از محرمات الهی است و همه سپاس و کمال آن گفتن الحمد لله رب العالمین است.

و درباره مدح گفته اند که: در مقابل امر اختیاری و غیراختیاری هر دو صادق است، به خلاف حمد که تنها در قبال حسن و زیبایی اختیاری است. و اگر شیء بی اختیار خصال و جمالش جبلی و ذاتی او شد مدح آن صحیح است نه حمدش و لذا مدح اعم از حمد است اما این نظریه در همه موارد صادق نیست زیرا می دانیم کمالات ذاتی خداوند نظیر علم، قدرت، حیات ابدی و ازلی؛ و همان طور که هیچ گاه زوالی در ذات خدا نیست هم چنین در هیچ یک از صفات او زوالی نیست و اگر او را به ذات و صفاتش بستاییم و حمدش کنیم با این که صفاتش اختیاری نیست اطلاق حمد بر آن صحیح و هیچ مانعی هم در میان نیست.

باری جنس شکر و ستایش ویژه خدا است زیرا همه نعمت ها از او است چه با واسطه و چه بی واسطه و جمله: *من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق^{۳۵}*، همانطور که بیان شد با تخصیص حمد به پروردگار هیچ گونه منافاتی ندارد زیرا سپاس مخلوق هم فرمان و دستوری از جانب او است که واسطه های نعمت را باید سپاس گفت و سپاس آنان نیز شکر و سپاس خالق است.

رب العالمین

رب مجرور است چون صفت الله قرار گرفته و معانی چندی برای آن ذکر کرده اند از جمله سید و مالک و شاهی نیز از قرآن آورده اند. در سوره یوسف آنجا که فرماید: اذکرنی عند ربک (یوسف ۴۲/۱۲) و نقل است که رسول اکرم (ص) از شخصی سؤال فرمود: ارب ابل انت ام رب غنم... ۳۶ آیا مالک شتری یا گوسفند؟ در پاسخ عرضه داشت: من کل اتانی الله فاکثر و اطيب (خداوند از هر یک به من نیکو و بسیار عطا فرموده) و به معنای صاحب در لغت آمده است مانند: رب الدار یعنی صاحب خانه، معنی دیگر آن مرتبی و پرورش دهنده است از رب یرب ربا و ربوباً و ربابه و از مصدر معنای فاعلی مراد است چون بر به معنای بار.

از معانی دیگر آن مصلح است زیرا او است که امور بندگان و همه موجودات را اصلاح می نماید و همواره دست حاجت برای اصلاح امور به سوی او دراز است. در حدیثی از امام صادق (ع) در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رب معنی خالق شده و رب العالمین یعنی خالق المخلوقین. ۳۷

باری این نام را یکی از نام های اعظم الهی گفته اند و اغلب انبیا در رفع شدائد و گرفتاریها و یا درخواست حاجات از خداوند او را به همین نام می خوانده اند به عنوان مثال ابراهیم (ع) به پیشگاه خداوند عرضه داشت: رب هب لی حکماً و الحقنی بالصالحین (شعراء، ۸۳/۲۶) و اجابت شد و موسی (ع) در قتل قبطی: رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی (قصص، ۱۶/۲۸) گفت و آمرزیده گشت. یا سلیمان (ع): رب اغفر لی و هب لی ملکا لا ینغی لاحد من بعدی (ص، ۳۵/۳۸) درخواست کرد و پذیرفته گشت، یا ذکریا (ع) درخواست فرزند نموده گفت: رب لا تذرني فردا و انت خير الوارثین (انبیاء، ۸۹/۲۱) خداوند یحیی (ع) را به او بخشید.

و نیز در اواخر سوره آل عمران آنجا که پروردگار از زبان اولوالالباب در مقام دعا پنج نوبت به کلمه ربنا اشاره نموده و در آخر می فرماید: فاستجاب لهم ربهم انی لا اضع عمل منکم من ذکر او انثی (آل عمران، ۱۹۵/۲) که بشارتی است در استجاب دعا برای بندگان و حدیثی نیز در این باره نقل است که اگر بنده، خدا را پنج بار به این نام بخواند دعایش مورد قبول واقع شود. ۳۸

العالمین

جمع عالم است که معنای جمعی دارد مانند قوم. کلمه عالمین در قرآن در هفتاد مورد آمده است و هر یک در جایی و به معنایی استعمال شده مثلاً: اولم نهک عن العالمین (حجر، ۷۰/۱۵) منظور قوم پیغمبر همان زمان است. و در اینجا مناسب این که همه ما سوی الله و مخلوقات

اراده شده باشد، چنان که در داستان فرعون داریم: قال و ما رب العالمین قال رب السماوات و الارض و ما بینهما (شعراء، ۲۳/۲۶) که همه ما سوی اللّٰه را می‌رساند. از طرفی بر هر دسته و گروهی کلمه عالم اصطلاحاً اطلاق می‌شود نظیر عالم گیاهان یا عالم حیوانات، گاهی لفظ عالم در معانی استعمال می‌شود نظیر: ای که انکار کنی عالم درویشان را. بنابراین عالمین که جمع عالم است می‌تواند به جمیع مخلوقات که ممکن است گروه گروه و دسته دسته باشند اطلاق گردد، که دنیا و آخرت را در برگیرد.

الرحمن الرحیم

الرحمن بجمیع خلقه. الرحیم بالمؤمنین خاصه که قبلاً تفسیر شد و تکرار شاید به جهت تأکید باشد.

مالک یوم الدین

صاحب و فرمانروای روز پاداش و حساب، در مالک دو قرائت است با الف و بدون الف، برخی که مالک خوانند به معنای صاحب و مالک گویند به این مناسبت که در روز قیامت قدرت ملکیت از همه افراد گرفته شده و در آن روز کسی مالک چیزی نیست حتی عاریتی و مالک همه اشیاء و میراث بر همه امور او است. چنان که خود می‌فرماید: یوم لا تملک نفس لنفس شیئاً و الامر یومئذ لله (انفطار، ۱۹/۸۲) و یا در جای دیگر فرمود: لا یملکون منه خطاباً (نباء، ۳۷/۷۸) و دلیل آنان که ملک خوانند این که پروردگار همه قدرتها و سلطنتها را که در دنیا به افراد عنایت فرموده بود در آن روز از همه بازستاند و کسی را یارای قدرت و سلطنت نیست جز او چنانکه فرمود: لمن الملک الیوم لله الواحد القهار (غافر، ۱۶/۴۰). ولی قرائت معروف همان مالک است، زیرا مالک شیء نیز حال سلطه و قدرت بر مملوک خود دارد و لذا معنای ملک در مالک مندرج است.

آری پروردگار در آن روز حاکم و مالک مطلق است، فرمانش نافذ، امرش مجری و حکم و قضاوتش به حق و ثابت و پایرجاست. هر کسی را به سزا و جزای اعمال و رفتاری که در دنیا داشته می‌رساند. هیچ امری از دیدگاه ربوبی پنهان نمانده و ذره‌ای از اعمال نیک و بد بندگان بی پاداش نخواهد ماند.

ایاک نعبد و ایاک نستعین

تو را می‌پرستیم و بس و از تو یاری می‌خواهیم و بس. (این انحصار به خاطر تقدیم ضمیر مفعولی منفصل نسبت به فعل است در اصطلاح علماء نحو) شاید به همین مقدار که بنده

سپاس خداوند گفت و اقرار به وحدانیت و رحمانیت او کرد قریبی به درگاه او یافت و شایسته گشت که به او اجازه دهد تا با حال حضور ضمن اظهار انحصار بندگی به خدا از او استمداد جوید. روایتی از حضرت رضا(ع) توسط فضل بن شاذان نقل است که فرمود:

مالک یوم الدین اقرار بالبعث و الحساب و المجازات و ایاک نعبد و تقرب الی اللّٰه تعالیٰ اذکره اخلاص له بالعمل دون غیره^{۳۹} یعنی عبادت و پرستش تنها برای تو است و هیچ گونه شائبه شرکی در عبادت ما نیست و در ایاک نستعین نیز افاده حصر است.

دنباله حدیث حضرت می فرماید:

استزاده من توفیقه و عبادته و استدامة لما انعم علیه و نصره، یعنی بنده با ابراز کلمه ایاک نستعین از خدا فزونی در توفیق امور عبادی را خواستار و همه نعمت هایی را که در گذشته شامل او ساخته درخواست می کند و یاری می طلبد که باز هم ادامه دهد و نصرتش بخشد.

روایتی است از حضرت رسول(ص) در مجمع البیان که فرمود:

انّ اللّٰه من علیٰ بفاتحة الكتاب الی قوله «ایاک نعبد» اخلاص للعبادة «و ایاک نستعین» افضل ما طلبت به العباد حوائجهم؛^{۴۰} همانا خدای بر من با نزول سوره فاتحة الكتاب منت نهاد تا این که فرماید کلمه ایاک نعبد پاکدینی است برای بندگان(خالی از هر گونه شرک) و ایاک نستعین: بهترین روشی است که بندگان حاجات خویش را می طلبند.

در روایتی از احتجاج شیخ طبرسی است از نبی اکرم(ص) که فرمود:

قولوا «ایاک نعبد» ای واحداً لا نقول كما قالت الدهرية: انّ الاشياء لا بدّ و لها و هی دائمة، و لا كما قال الثنوية الذين قالوا ان النور و الظلمة هما المدبران و لا كما قال مشركوا العرب ان اوثاننا آلهة، فلا نشرك بك شيئاً و لاندعوا من دونك الهأ كما تقول يقول هؤلاء الكفار و لا نقول كما اليهود و النصارى ان لك ولدأ تعالیت عن ذلك علواً كبيراً.^{۴۱}

فرمود: بگویند «ایاک نعبد» یعنی یکتا و تنها تو را می پرستیم، چون مادیون که جهان را بی آغاز و بی فرجام گویند یا ثنویّه که روشنی و تاریکی را دو مدبّر در عالم دانند یا مشرکان عرب که بت ها را خدایان خوانند، ندانیم و قائل نباشیم. و هیچ چیزی را به

تو شریک نیاوریم و غیر از تو خدایی را نخوانیم چنان که کفار فرق قائل شدند و بمانند یهود و نصاری که گفتند تو را فرزند است، سخنی نگوییم. پایه و مقام تو بالاتر از این قبیل گفتار است به درجاتی بس ارجمند و بزرگ.

روایتی دیگر در تفسیر عیاشی است از امام صادق (ع) که جمعی اطراف حضرت بودند نزد عبدالملک بن مروان و فردی از قدریه نیز آنجا بود (باید دانست که قدریه در احادیث وارد به دو فرقه اطلاق شده یک اطلاق شامل جبری ها است یعنی کسانی که قائل به جبر می باشند. دیگر به مفوضه که خداوند را در امور از همه کارها معزل و بر کنار می دانند و در این حدیث به قرینه معلوم می شود که منظور فردی از مفوضه است.)

شخص قدری به حضرت عرضه داشت آنچه می خواهی پرس. امام فرمود: سوره حمد را بخوان. شروع بخواندن کرد در این موقع راوی می گوید: من نزدیک اموی بودم که عبدالملک باشد، پرسید در سوره حمد چه چیز بر ضرر ما است و با تعجب کلمه استرجاع بر زبان راند و گفت: انا لله و انا الیه راجعون. زیرا می ترسید که چه پیش آمدی شود چون ائمه را می شناختند و می دانستند که علم و دانش را از خاندان رسول به ارث برده و واجد علوم الهی می باشند و همین طور که مرد قدری سوره حمد را می خواند تا به جمله ایاک نعبد و ایاک نستعین رسید حضرت فرمود: بایست از چه کسی یاری می جویی و چه حاجتی به کمک داری؟! که در خواست کمک با مذاق معتقد به تفویض سازگار نیست.

حضرت فرمود: امر که بتو واگذار شده یعنی خداوند بر کنار است و دیگر استعانت از او معنی ندارد. فبهت الذی کفر واللّه لا یهدی القوم الظالمین (بقره، ۲/۲۵۸) مرد قدری مبهوت و حیرت زده خاموش ماند و بدیهی است که خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی فرماید. ۴۲

اهدنا الصراط المستقیم

ما را به راه راست راهنما باش. باید توجه داشت که راه مستقیم و راست همواره یکی است و همان راهی است که پیامبر اکرم و اوصیائش برای ما بیان نموده اند و اوامر و نواهی الهی در قرآن نیز حاکی از همان راه است و ما نیز به همان راه مهتدی هستیم. این که ده نوبت در شبانه روز در نمازهای پنجگانه باز از پروردگار استمداد می طلبیم که ما را به راه راست هدایت فرماید دو جمله را مفسران یادآور شده اند یکی این که گرچه ما در راه مستقیم هستیم ولی هر آن احتیاج به مدد و توفیق و یاری حق متعال داریم که اگر آتی ما را به خود واگذارد از جاده راست و حق و حقیقت منحرف گشته، به پرتگاه کفر و فساد سرازیر می شویم. لذا در

اهدنا الصراط المستقیم طلب هدایت در زمان آینده است نه نسبت به گذشته . اگر راه راست قبلاً در مسیر حرکتمان بود و مطابق رضا و دستور الهی قدم می‌زدیم دلیل بر این نیست که آینده نیز چنین باشد لذا همواره باید از او بخواهیم که ما را به راه مستقیم ثابت قدم داشته و توفیق دهد که تا دم مرگ اعوجاج و انحرافی در ما پدید نیاید .

دوم این که اصولاً راه مستقیم را درجات و مراتبی است ، همان طور که ایمان را مراتب و پایه‌هایی است بنابراین بنده پروردگار در هر درجه و مقامی که از عبودیت قرار گرفته باشد باز امکان ترقی او هست و با درخواست هدایت مکرراً ، قریب به درگاه الهی افزون شده درجات معرفت و علمش بالاتر و توفیقات در بندگی و عبادتش بیشتر می‌شود . در روایتی از حضرت امام عسکری (ع) است در ذیل آیه اهدنا الصراط المستقیم یعنی آدم لنا توفیقک الذی اطعناک فی ما مضی من ایامنا حتی نطیعک کذالک فی مستقبل اعمارنا .^{۲۳}

در بیانی دیگر از حضرت نقل است که دو صراط است . یکی طریق مستقیم در دنیا و آن راه اعتدال و میانه است که مردم نباید به راه افراط یا تفریط روند . در امر دین ، در اصول اعتقادی مثلاً درباره پیغمبر یا امام نباید غلو کنند و قائل به مرتبه‌خدایی شوند و نیز نباید تقصیر کنند یعنی امام و پیغمبر را از مرتبه خودشان پایین‌تر بیاورند . دیگر طریق آخرت است که گرویدگان (به خداوند و رسولان) در مسیر بهشت راه می‌پیمایند و برگشتی از بهشت به سوی دوزخ ندارند .^{۲۴} روایتی دیگر از فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) است که درباره این آیه فرمود : درخواست راهنمایی به راه مستقیم استرشاد لدینه و اعتصام بحبله و استزاده فی المعرفه لرتبه عزوجل و لعظمته و کبریائه .^{۲۵}

درخواست ارشاد و هدایت در دین خدا که چنگ آویزی به ریسمان الهی و افزونی در شناخت و معرفت پروردگار قادر جلیل ، با عظمت و کبریا است . لذا صراط مستقیم - یعنی دین خدا ، راه خدا ، راه پیغمبر ، راه ولایت و طریقه ائمه معصومین ، اقرار به توحید ، اقرار به معاد ، تسلیم در برابر احکام و دستورات و اقرار به نبوت و اوصیای گذشته همه از مصادیق راه مستقیم است . در سوره یس داریم : الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونى هذا صراط مستقیم . (یس ، ۶۱/۳۶) بندگی ، پرستش پروردگار به تمام معنی راه مستقیم است .

در آیه ۶۳ سوره زحرف است : ان الله هو ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم . در آیه ۵۳ سوره شوری است : و انک لتهدی الی صراط مستقیم صراط الذی له ما فی السموات و ما فی

الأرض؛ که راه راست راه دین و طاعت خدا است یا در جای دیگر است: و من يعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم. (آل عمران، ۱۰۱/۳)

از امام صادق (ع) در معانی الاخبار شیخ صدوق نقل است: الصراط المستقیم یعنی امیرالمؤمنین (ع).^{۴۶} بدیهی است مصداق اعظم آن در دین و روش خدایی و فرمانبری و پرستش پروردگار شخص شخیص نبی اکرم (ص) بعد از او اوصیای آن حضرت من جمله امیرالمؤمنین (ع) است، لذا اگر راه راست را به امیرالمؤمنین اطلاق نموده اند بجا و به مورد است. و حتی در روز غدیر آیه اکمال دین بعد^{۴۷} از نصب آن حضرت به خلافت و ولایت به رسول اکرم (ص) نازل گردید. در حدیث دیگری الصراط المستقیم الطریق و معرفة الامام و از حضرت امام صادق (ع) مروی است: واللّه نحن الصراط المستقیم^{۴۹} و باید این گونه باشد زیرا بعد از رسول اکرم (ص) هیچ فردی از صحابه یا تابعین آن حضرت تا این زمان ادعایی نداشته اند که به جمیع احکام و معارف الهی و آیات قرآن همان گونه که مراد خداوند است عالم و بینا باشند جز این خاندان، و هر کس در قرآن و تفسیر سخنی گفته و یا ابراز عقیده ای کرده است آنچه را که به مغز و اندیشه خود تشخیص داده بیان نموده و هرگز ادعای فهم در همه آیات را کما هو حقّه نداشته است. بنابراین نتوانسته اند مصداق کامل و تمام عیار راه مستقیم را دریابند و بکار بندند و ارشاد نمایند، لیکن ائمه اطهار در کلمات و سخنانشان پیدا است که مدعی این معنابوده و احادیث متواتری در این زمینه به اعتقاد عامّه و خاصّه موجود است که خود را عالم به احکام قرآن مجید و مفسر ظاهر و باطن، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و من جمیع الجهات معرفی نموده اند.^{۵۰} بنابراین اگر با قید قسّم گفته اند که ما راه مستقیم هستیم به گزاف سخنی نفرموده اند. حقاً که چنین است و تمسک به دانش و روش این خاندان است که موجب نجات و ارتقا و ثبات در راه مستقیم است نه دیگران که خود مردّد و متزلزل در گفتار و کردار بوده اند. و نتیجه گیری هایشان روی پندار و گمان پایه گذاری شده است. و از مفضل بن عمر است، که گوید:

سألت ابا عبد الله (ع) عن الصراط؟ فقال هو الطريق الی معرفة الله عزوجل و هذا صراطان، صراط فی الدنيا و صراط فی الآخرة. اما الصراط فی الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة، من عرفه فی الدنيا و اقتدا بهده، مرّ علی الصراط الذی هو جسر جهنّم فی الآخرة و من لم يعرفه فی الدنيا زلت قدمه عن الصراط فی الآخرة فتردى فی نار جهنّم. ۵۱

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) از معنا و چگونگی صراط پرسیدم فرمود: راهی است به سوی شناخت خدای عزوجل و این دو صراط است. صراطی در دنیا و صراطی در آخرت. اما صراط دنیا همان امامی است که فرمانش واجب است. هر کس او را در دنیا بشناسد و به راهنمایی او اقتدا کرده، پیرو شود، از صراطی که در آخرت پل دوزخ است بگذرد و هر کس در دنیا امام به حق را نشناسد قدمش در صراط آخرت بلغزد و در آتش دوزخ فرو افتد.

این جا است که نتیجه معنی آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء، ۵۹/۴) روشن می شود.

صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین

راه کسانی که برایشان نعمت بخشیدی نه خشم شدگان برایشان و نه گمراهان. بدیهی است این راه همان راه پیامبران پیشین و اولیا و اوصیای گذشته و راه و روش رسول گرامی ما و اوصیای آن حضرت است، که مورد انعام پروردگار قرار گرفته اند و آیه ۶۹ سوره نساء چنین است: و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً.

و آنها که خدا و رسول را فرمان برند در زمره کسانی هستند که خداوند برایشان نعمت بخشیده و عبارتند از پیامبران و راستگویان و شهیدان (یعنی جان بازان در پیکار الهی) و شایستگان و در آخر آیه فرماید: اینان نیکو دوستان و رفیقانی باشند. مدحی است که پروردگار از ایشان می نماید و چه مدح شایسته ای، رزقنا الله ان شاء الله تعالی. بنابراین ما مسلمین باید بکوشیم تا در زمره همین گروه قلمداد شویم. و تنها راه برای رسیدن به این منظور این است که از علی (ع) و فرزندانش پیروی کنیم زیرا امر ولایت و امامت را خداوند متمم دین و ویژه این خاندان قرار داده و قرآن را همدوش با امام شناسانده، چه ایشانند که مفسر و مبین کتاب خدا هستند. از طرفی مشیت الهی بر این است که کتابش من حیث المجموع بدون رهبر و ولی و امام درک نشود تا مردم ناگزیر شوند که در خانه اوصیای رسولش رفته، به آنان متمسک شوند و از ایشان علوم قرآن بیاموزند و احساس احتیاج پیش آنان کنند و در آفرینش، سروری و عظمت و فرمانروایی را تنها شایسته آنان دانسته زیرا اعبد ناس در پیشگاه الهی همین خاندانند. همواره در قرآن با آیاتی روبرو می شویم که متشابه است به نحوی که معانی متعددی را می توان از آن

آیات استتاج کرد و گاه این معانی بظاهر با یکدیگر متضاد و متباین جلوه می کنند. پیداست که نباید آنها را به فکر و اندیشه و ذوق شخصی تفسیر و تعبیر کرد، بلکه باید دید که بیان و تفسیر امام در این زمینه چیست و مراد پروردگار را چگونه توضیح داده اند. زیرا کلام آنها بر ما حجت است نه هر وهم و تخیلی که آن را از نزد خود علم و فهم تلقی کنیم.

و نیز مجملاتی فراوان در قرآن کریم نازل شده که تفصیل آنها را باز رسول و امام بر حق باید بیان کند نه اندیشه های بشری و به همین سبب نبی اکرم (ص) فرمود:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً و انهما لن یفترقا حتی یرد علی الحوض. ۵۲ دو چیز گرانبها و پر ارزش میان شما می گذارم، کتاب خدا و عترتم مادام که به این دو متمسک باشید هرگز گمراه نخواهید شد تا در حوض کوثر این دو بر من وارد شوند. (یعنی قرآن و عترت)

به عبارت دیگر تا روز قیامت این دو از هم جدایی ندارند و قرآن و عترت رسول اکرم همدوش هم است و باید حجت وقت باشد و آگاه به همه حقایق قرآنی و الا وجود قرآن در میان امتی که به همه حقایقش واقف نباشند بی ثمر است.

و در حدیث دیگر دو انگشت سبابه را کنار هم قرار داده فرمودند: کھاتین ۵۳ و منظور عدم جدایی آنها است نه برابری این دو زیرا قرآن ثقل اکبر است و امام ثقل اصغر.

در روایتی از معانی الاخبار شیخ صدوق از جعفر ابن محمد (ع) است که فرمود: صراط الذین انعمت علیهم یعنی محمداً و ذریته صلوات اللّٰه علیهم. ۵۴ چه خدای مهربانی است که بر زبان ما گذارده که در ۵ نوبت نماز، راه محمد و آل او را از او درخواست کنیم و به روش حضرت و اوصیانش قدم نهیم. (البته در مرتبه نازل تر)

در حدیث دیگر از رسول اکرم (ص) نقل است که منظور از صراط شیعه علی (ع) ۵۵ است. که راهشان راست و مورد مکرمت و نعمت پروردگارند. در مورد کسانی که مورد خشم و غضب پروردگارند و نیز درباره گمراهان مصادیق متعددی در روایت نقل شده که جمع همه آنها با هم مبایت ندارد.

در حدیثی منظور از غیرالمغضوب یعنی افرادی که مورد خشم اند، به یهود تعبیر شده و گمراهان به نصاری. ۵۶

آیه و بآءوا بغضب من اللّٰه (آل عمران، ۱۱۲/۳)، که درباره یهود در قرآن کریم است خود شاهد و نشانه ای از این معنا است. در آیه دیگر از سوره مائده است که: لتجدن أشدّ الناس عداوة

لَلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ اشْرَكُوا . (مائده، ۸۲/۵)

باز از نظر عداوت و دشمنی شدیدی که طایفه یهود به مسلمانان دارند، به رسول اکرم بیدار باش داده است که یادآوری می شود، و در میان نصاری که عده ای واجد زهد و رهبانیت هستند در قرآن تعبیر به اقربهم مودة (مائده/۸۲)، شده که در حقیقت بیشتر جنبه گمراهی دارد و شاید بتوان نوعی جاهل قاصر دانست .

پیدا است که طرد و انحراف مردم گمراه، به شدت کسانی که مورد خشم و غضب الهی باشند نیست و در حدیثی، آیه قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا (مائده/ ۷۷) به نصاری اطلاق شده است. ۵۷ در میان عامه کسانی که دشمن ائمه معصومین (ع) باشند و در گروه نصاب قلمداد شوند برابر حدیثی از جمله مغضوب علیهم خواهند بود و نسبت به مردمی که امام وقت را نشناسند اطلاق ضالین شده است. ۵۸

در حدیث دیگری از امام هشتم (ع) آمده :

ان من تجاوز بامير المؤمنين العبودية فهو من المغضوب عليهم و من الضالين ۵۹ یعنی کسانی که حضرت امیر را از مرتبه عبودیت و بندگی تجاوز دهند (که غلاة باشند) اینان از افراد گمراه و مورد خشم پروردگارند .

و نیز در روایتی از حضرت رضا (ع) در کتاب من لا یحضره الفقیه است که فرمود :

صراط الذین انعمت علیهم توکید فی السؤال و الرغبة و ذکر لما تقدم من نعمه علی اولیائه و رغبة فی مثل تلك النعم «غیرالمغضوب علیهم» استعاذة من ان یکون من المعاندين الکافرين المستحقین به و بامر و نهیه «و لا الضالین» . اعتصام من ان یکون من الذین ضلوا عن سبیله من غیر معرفة و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا . ۶۰

در کتاب من لا یحضره الفقیه از فرموده امام هشتم نقل است که جمله «صراط الذین انعمت علیهم» تاکید درخواست و ابراز تمایل شدید بنده است نسبت به پروردگار تا نعمی را که خداوند بر اولیای خود ارزانی داشته روزی او نیز بگرداند و در مورد «غیرالمغضوب علیهم» به خدای خود پناه می برد که مبادا در زمره معاندان و کافرانی که خدا و اوامر و نواهی او را سبک می شمارند قرار گیرد . و مفاد «ولا الضالین» تمسک به ذیل عنایت الهی است از این که در گروه کسانی باشد که راه راست و روش خدایی را گم کرده و بدون معرفت و شناسایی به زعم خود می اندیشند که در طریق حق قدم نهاده و کار نیکو انجام می دهند و در واقع به همان جهل مرکب دچار بوده و نمی دانند، که نمی دانند . خداوند ما را هم از این قبیل لغزشها و پندارها حفظ فرماید .

- * جناب آقای دکتر محمد باقر نورالهیان از پزشکان عمومی و با سابقه و متدین مشهد و از شاگردان و مریدان مرحوم میرزا می باشند.
- ** حجه الاسلام والمسلمین سید مهدی حسینی مجاهد، از طلاب با سابقه و اهل فضل حوزه علمیه مشهد می باشند که منبع یابی این نوشته را سامان داده اند.
۱. بحار الانوار، ۴۰/۱۵۷ و ۸۹/۹۳؛ الصراط المستقیم، ۱/۲۱۹؛ عوالی الثلثی، ۴/۱۰۲.
 ۲. مجمع البیان، ۱/۸۸؛ تفسیر عیاشی، ۱/۳۳.
 ۳. تفسیر عیاشی، ۱/۱۹.
 ۴. عبون اخبار الرضا، ۱/۳۰۱.
 ۵. مجمع البیان، ۱/۸۸؛ تفسیر عیاشی، ۱/۴۳، چاپ جدید.
 ۶. تفسیر روض الجنان، ۱/۳۱، چاپ آستان قدس رضوی.
 ۷. تهذیب، ۱/۸۰.
 ۸. وسائل الشیعه، ۴/۲۶۰؛ علل الشرایع، ۲/۴۶۸؛ عوالی الثلثی، ۱/۱۲۹.
 ۹. تفسیر صافی، ۱/۷۰؛ تفسیر برهان، ۱/۴۲، حدیث ۱۴.
 ۱۰. فخر رازی، الکبیر، ۱/۱۷۷، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
 ۱۱. تفسیر منسوب الی الامام الحسن العسکری/۲۵.
 ۱۲. وسائل الشیعه، ۱۲/۱۳۶؛ مشکاة الانوار/۱۴۳؛ تفسیر الامام/۲۸۵؛ توحید صدوق/۲۳۱.
 ۱۳. تفسیر الامام/۲۵.
 ۱۴. بحار الانوار، ۸۹/۲۳۰.
 ۱۵. همان، ۳/۴۱؛ تفسیر الامام/۲۸.
 ۱۶. همان، ۳/۲۹۹، ح ۳۰، به نقل از: توحید/۸۰، ح ۳۶.
 ۱۷. کافی، ۱/۱۰۵؛ التوحید/۹۸؛ علل لشرایع، ۱/۹.
 ۱۸. کافی، ۱/۱۰۵.
 ۱۹. آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی، در کتاب میزان المطالب در این زمینه مطالبی دارند که شایسته است مراجعه شود.
 ۲۰. بحار الانوار، ۵۴/۳۴۸.
 ۲۱. غرر الحکم/۸۲.
 ۲۲. کافی، ۱/۹۳؛ وسائل الشیعه، ۱۶/۱۹۴؛ بحار، ۳/۲۵۹.
 ۲۳. بحار الانوار، ۳/۲۵۹؛ تفسیر قمی، ۱/۲۶.
 ۲۴. تفسیر قمی، ۱/۲۶.
 ۲۵. مصباح کفعمی/۳۱۷؛ الامام الاسنی/۲۹.
 ۲۶. مکرم الاخلاق/۳۲۹، از امام رضا(ع)؛ مقام الاسنی/۲۸؛ ثواب الاعمال/۷۵ از پیامبر(ص)، به نقل از حضرت عیسی(ع) پیدا نشد.
 ۲۷. صافی، ۱/۶۹؛ تفسیر الامام/۳۴.
 ۲۸. تأویلات الآیات/۲۷.

۲۹. همان.
۳۰. کافی، ۹۶/۲.
۳۱. تفسیر قمی/۲۸.
۳۲. کشف النعمة، ۱۱۸/۲.
۳۳. کافی، ۵/۲؛ بحار، ۴۰/۶۸.
۳۴. بحار الانوار، ۴۰/۶۸، به نقل از کافی، ۹۵/۲.
۳۵. حجازی، درر الاخبار/۷۴۳؛ میزان الحکمه ۴ جلدی، ۱۴۹۳/۲، حدیث ۲۰۷۸.
۳۶. مصباح کفعمی/۳۳۵.
۳۷. تفسیر قمی، ۲۸/۱.
۳۸. مستدرک الوسائل، ۲۱۹/۵.
۳۹. کافی، ۶۰۲/۳؛ من لا یحضره الفقیه، ۳۱۰/۱؛ بحار، ۶۸/۶.
۴۰. مجمع البیان، ۱۰۹/۱، قم: دارالمعرفه.
۴۱. احتجاج، ۲۸/۱.
۴۲. تفسیر عیاشی، ۳۸/۱؛ بیروت: مؤسسه اعلمی، آیه ذیل حدیث: سوره بقره، آیه ۲۵۸.
۴۳. تفسیر الامام/۴۳.
۴۴. همان/۴۴.
۴۵. من لا یحضره الفقیه، ۳۱۰/۱؛ بحار الانوار، ۶۸/۶ و ۵۴/۸۲؛ عیون اخبار الرضا، ۱۰۷/۲.
۴۶. معانی الاخبار/۳۲؛ تفسیر قمی، ۲۸/۱.
۴۷. سوره مائده، آیه ۳.
۴۸. تفسیر قمی، ۲۸/۱.
۴۹. بحار الانوار، ۱۲/۲۴؛ معانی الاخبار/۳۵، روایت از علی بن الحسین (ع) است و قسم ندارد.
۵۰. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه: ۲۱۰.
۵۱. بحار الانوار، ۶۶/۸ و ۱۱/۲۴؛ معانی الاخبار، ص ۳۲.
۵۲. نهج الحق/۳۹۴؛ وسائل الشیعه، ۳۴/۲۷؛ بحار الانوار، ۲۲۵/۲؛ مستدرک، ۳۷۴/۱۱، روایت در منابع شیعی ۱۳۵ مورد ۲۹ آمده است و هیچ کدام مطابق عبارت متن به طور کامل نبود. احتمال می رود که متن ترکیبی از چند روایت باشد.
۵۳. کافی، ۴۱۵/۲.
۵۴. معانی الاخبار/۳۶.
۵۵. بحار الانوار، ۳۶/۳۵؛ معانی الاخبار/۳۶.
۵۶. بحار الانوار، ۶۱/۱۰ و ۸۹/۲۴۰؛ ارشاد القلوب، ۳۶۷/۲.
۵۷. بحار الانوار، ۲۷۴/۲۵؛ تفسیر الامام/۵۰؛ تأویلات الآیات/۳۲.
۵۸. بحار الانوار، ۲۳/۸۲؛ تفسیر عیاشی، ۲۴/۱.
۵۹. احتجاج، ۴۳۸/۲.
۶۰. من لا یحضره الفقیه، ۳۱۰/۱، حدیث ۹۲۶.